



درس خارج اصول آیت الله اراکی دامت برکاته

عنوان درس:	خارج اصول فقه	جلسه ۶۹	تاریخ درس:	۱۳۹۹/۱۱/۲۸
عنوان فرعی ۱	مقدمات تصدیقیه بحث حجج و امارات			
عنوان فرعی ۲	مباحث قطع			
عنوان فرعی ۳	تقسیم قطع موضوعی به لحاظ متعلق			
مقرر:	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش			

در مسأله «اخذ العلم بالحکم مانعاً فی موضوع الحکم» گفتیم اولاً اشکال لغویت وارد شده است؛ به این بیان که تا حکم واصل نشده، فایده‌ای بر آن مترتب نیست؛ زیرا محرکیت ندارد و با وصول حکم نیز که حکم منتفی می‌شود؛ زیرا مشروط به عدم علم است؛ که از این اشکال جواب داده شد به اینکه اولاً این اشکال در جایی است که عدم علم مطلق در موضوع اخذ شود، نه عدم علم از سبب خاص؛ و ثانیاً اینکه لغویت لازم نمی‌آید به این دلیل که آن حکم می‌تواند از طرق غیر علمیه ـ مثل خبر واحد ـ واصل شود که در این صورت حکم منتفی نخواهد شد. و گفتیم اشکالات دیگری نیز وجود دارد که یک تقریب از استاد شهید بیان کردیم و گفتیم برگشت آن به همان لغویت است، لکن خودمان در منع از امکان اخذ العلم بالحکم مانعاً در موضوع خود حکم دو تقریب بیان کردیم که تقریب اول این بود که اخذ علم به حکم، مانعاً در موضوع خود حکم مستلزم این می‌شود که از وجود الشیء، عدمش لازم آید و این یک استحاله از مقوله استحاله عقل نظری را به دنبال دارد زیرا تا مکلف علم پیدا نکرده، که علم ندارد و وقتی علم پیدا می‌کند به حکم، با علم به حکم، علم به عدم حکم برای او حاصل می‌شود زیرا این حکمی است که مشروط به عدم العلم به همان حکم است. در تقریب اشکال دیگری که بیان کردیم گفتیم جعل حکم، متوقف بر وجود داعی است و عدم داعی موجب امتناع حقیقی و امتناع عقل نظری صدور حکم می‌شود زیرا علت غایی حکم، بدون وجود داعی منتفی می‌شود و هنگامی که علت غایی منتفی شود، مغیی منتفی است؛ بنابراین وجود داعی شرط جعل است؛ و داعی در حکم، محرکیت مخاطب به سوی فعل است و محرکیت مکلف نیز متوقف بر وصول حکم است؛ آنوقت با مجرد وصول، محرکیت منتفی می‌شود زیرا اگر علم پیدا کند، دیگر حکمی وجود نخواهد داشت، لذا این داعی، دیگر در نفس جاعل پیدا نخواهد شد زیرا داعی محرکیت است که مشروط به وصول است و در اینجا با وصول، محرکیت از بین می‌رود.

جواب از این دو تقریب اشکال

همانطوری که گفتیم، اشکالی که در تقریب اول بیان کردیم در حکم شخصی - یعنی حکم متوجه به شخص - به وجود می‌آید؛ اما در حکم نوعی چنین مشکلی وجود ندارد. علاوه بر این، همان دو جوابی که بر اشکال لغویت بیان کردیم، در جواب این دو تقریب نیز می‌آیند؛ که اولاً این دو اشکال در وقتی است که عدم العلم مطلق در موضوع حکم به عنوان مانع اخذ شود؛ اما اگر عدم العلم من سبب الخاص در موضوع حکم اخذ شود، دیگر این دو اشکال پیش نخواهد آمد. و دوماً این دو اشکال در جایی وارد است که محرکیت منحصر به وصول علمی باشد؛ اما اگر محرکیت منحصر در وصول علمی نباشد و طرق غیر علمی نیز برای وصول وجود داشته باشد [مانند خبر واحد و...]، در اینجا دیگر با عدم الوصول علمی، محرکیت منتفی نخواهد شد.

بنابراین وجود اشکال منحصر می‌شود در جایی که هم طرق شرعی غیر علمی وجود نداشته باشد و هم عدم العلم مطلق در موضوع حکم اخذ شود.

بیانی در دفع اشکالات بر اخذ علم مانعاً فی موضوع الحكم

ما در اینجا بیان دیگری داریم که اشکال اخذ العلم مانعاً را از اساس منتفی می‌کند؛ و آن اینکه جاعل می‌تواند عدم العلم را شرط در تنجز قرار دهد - همان تنجزی که ما حجیت از آن تعبیر می‌کنیم زیرا گفتیم مراد ما از حجیت، همان معذریّت و منجزیت است - شرط در تنجز قرار دهد یعنی اینکه بگوید «اگر علم به حکم من پیدا کردی، این علم برای تو حجیت ندارد؛ یعنی علم برای تو منجز نیست»؛ بر این هیچ اشکالی مترتب نمی‌شود؛ زیرا از منجزیت، عدم الحكم لازم نمی‌آید؛ یعنی حکم وجود دارد اما منجزیت آن برداشته می‌شود؛ و وصول حکم، موجب انتفای حکم نمی‌شود زیرا اصل حکم، متوقف بر وصول نشده است؛ بلکه تنجز الحكم متوقف بر وصول شده است.

اگر چنین شد، محاذیر سابق کلاً منتفی می‌شود؛ نه لغویت بر آن بار می‌شود و نه امتناع به آن طرقی که بیان کردیم در اینجا وجود دارد.

اینکه امتناع بار نمی‌شود؛ معلوم و روشن است؛ زیرا خود حکم متوقف بر عدم العلم نشده بلکه تنجز آن متوقف بر عدم العلم شده است.

اما در اشکال لغویت ممکن است که گفته شود از چنین چیزی لغویت لازم می‌آید و حکمی که متنبز نشود، چه فایده‌ای دارد؟

اشکال لغویت با همان جوابی که در گذشته دادیم منتفی می‌شود که گفتیم این لغویت در صورتی است که طرق غیر علمیه برای وصول وجود نداشته باشد و همچنین اگر عدم العلم مطلق اخذ نشود بلکه عدم العلم از سبب خاص اخذ شود، مشکلی وجود نمی‌آید.

علاوه بر این دو جواب، حتی اگر فرض کنیم که طرق غیر علمیه‌ای نیز وجود نداشته باشد و همچنین مطلق العلم مانع اخذ شود؛ (یعنی از آن دو جواب چشم‌پوشیم و بگوییم این دو جواب وجود ندارد؛ فرض کنید اصلاً خدا با پیامبرش در حال صحبت است که برای او طرق غیر علمی معنا ندارد و از طرفی سبب دیگری غیر از وحی الهی برای او وجود ندارد؛) در چنین موردی نیز چنین حکمی، امتناع عقلی ندارد؛ بلکه این حکم تبدیل به احکام امتحانی می‌شود؛ یعنی بر آن فایده و نتیجه مترتب می‌شود و لغو نخواهد بود؛ لکن این ترتب فایده زمانی است که خداوند به او نگوید که این حکم امتحانی است؛ و به اینگونه حکم را جعل کند: «علم به این حکم، موجب از بین رفتن تنجزش می‌شود»؛ می‌خواهد ببیند بنده چه عکس‌العملی دارد.

در احکام امتحانی اینطور نیست که حکم جدی نباشد؛ برخی خیال می‌کنند احکام امتحانی، به معنای احکام صوری است؛ خیر؛ اوامر امتحانی، حکم واقعی و حقیقی و امر جدی است و صوره الامر نیست؛ لذا اگر تخلف کند، عقاب می‌شود؛ منتهی امر امتحانی امری است که تنجز ندارد؛ یعنی اگر علم پیدا کرد به این حکم، دیگر حکمی که معلوم است، منجزیت ندارد و عقاب در ترک ندارد به عبارت دیگر در اینجا مصلحت در خود فعل وجود ندارد؛ بلکه مصلحتش در وصول است؛ یعنی ملاک تا مرحله وصول ادامه دارد.

به عبارت دیگر این یک نوع امر امتحانی است به این معنا که چون خود فعل مصلحت ندارد، لذا تنجز (عقاب بر مخالفت) نمی‌تواند داشته باشد، زیرا ملاک ندارد و عقاب در تقییت ملاک لازم می‌آید. و اگر ترک آن، دارای عقاب باشد که دیگر امر امتحانی نمی‌شود؛ یعنی خاصیت امر امتحانی این است که ترکش عقاب ندارد؛ لذا می‌خواهیم بیان کنیم که چطور می‌شود امر جدی باشد اما ترکش دارای عقاب نباشد؟ معنای امر امتحانی این است؛ و الا اگر عقاب داشته باشد، دیگر امر امتحانی نمی‌شود؛ بلکه امر غیر امتحانی است؛ اصلاً تمایز امر امتحانی با امر غیر امتحانی این است که در امر امتحانی، عقاب بر ترک وجود ندارد و صرف الامتحان است؛ اما امر امتحانی‌ای است که جدی است؛ و حرف ما این است که تصویر امر امتحانی‌ای که هم امر جدی باشد و هم امر امتحانی باشد و هم عقاب بر آن بار نشود؛ به این صورت ممکن است که تنجز، مشروط به عدم العلم باشد و یا بگویید با حصول علم، تنجزش منتفی می‌شود.

سوال یکی از شاگردان: این با آن بیانی که تنجز علم ذاتی است چطور قابل جمع است؟

پاسخ استاد: این اشکال خوبی است که گفته شود شما که قائلید که حجیت برای قطع ذاتی است، و معنای ذاتی بودن حجیت برای قطع این است که نمی‌توان حجیت را از آن سلب نمود، آنوقت در اینجا چطور می‌توان گفت وصول صورت گرفته اما علی‌رغم این وصول، تنجز حاصل نیست.

جوابش این است که ما گفتیم که شارع می‌تواند تکلیف خودش را از عبد رفع کند و ترخیص به مخالفت دهد، که این در حقیقت، رفع حق الطاعة است؛ لذا وقتی مولا حق الطاعة خودش را برداشت، به معنای این نیست که قطع کاشف نیست؛ بلکه کاشف است اما منجزیت ندارد و این را در مباحث گذشته بیان کردیم.

به این ترتیب بحث ما در جعل العلم مانعا به پایان رسید.